

کاربرد ادبی و هنری الف در پهنه ادب پارسی (با تکیه بر اشعار انوری و شاعران سبک خراسانی)

دکتر غلامرضا حیدری*

چکیده

حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی به ویژه در اشعار شعرای سبک خراسانی است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشرو، سپهدار، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و دارای کمال است. الف؛ نمادِ قد و قامت موزون، استوار، کشیده، مستقیم و رعنا است. الف؛ مظهر سرافرازی، سربلندی، لاغری، ضعف، قیام، ایستادگی، استواری، استقامت، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی، قائم بودن، وفادار به عهد بودن و بر سر ایمان ماندن است. الف، عاشق بالای خود است. الف چون سرکش دارد، پس سرکش است. الف زبان دار و دوزبان، در عین داشتن زبان، خاموش و ساکت است. الف از نظر ثروت و دارایی، فقیرترین به حساب می‌آید. الف؛ نماد نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا و ترک اوصاف است. الف؛ عربانی، برهنگی، پرافکنندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، میان بستگی و آراستگی را به ذهن متبادر می‌کند. الف؛ مظهر تنهایی، تجرد، تفرد، یکتایی، جدایی، آزادی، یكرویی، راستی، صداقت، درستی و پاکی است. الف، بی‌حرکت و ساکن است. الف یکی از مشبه‌به‌های پرکاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خطِ عذار، مسمار، خار، هلال ماه، عصا، خامه و قلم، انگشت، تیر، سرو، دار، ماه نو، کمر و میان باریک و... را به الف مانند می‌کنند. در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در اشعار این دوره زمانی پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی

الف، شعر، سبک خراسانی، قصیده، نقد ادبی

مقدمه

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ابهر، گروه زبان و ادبیات فارسی، ابهر، ایران.

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون‌آفرینی‌های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آن‌ها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و ... باد دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان **الف**، زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عربانی و... زمانی زبان **میم**، زان گویای تنگی، شکنج، خردی و... و زمانی زبان **دال**، زبان گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... زمانی زبان **نون**، زبان گویای ... است. حروف در خلال این‌گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش **الف** را نمودی از عدد یک می‌دانند و **ب** را نمایانگر دو و **ج** را نمودی از عدد سه و **د** را نمودی از... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حرفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود ملاحظت و سلاست آن صدچندان می‌شود و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر این‌ها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط درمی‌آورد.

اهمیت و بیان مسأله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، به ویژه حرف **الف** که به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است، به دامنه کاربرد حرف **الف** در خلق تصاویر شعری و هنری شاعران پهنه ادب پارسی به ویژه شعرای سبک خراسانی که به تصویرسازی از **الف** توجه خاصی داشته‌اند، می‌پردازیم و با گشت و گذر در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر بر ساخته از شکل و حالت حرف **الف** اشاره می‌کنیم، هرچند در بسیاری از موارد در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف در دامنه حروف دیگر گریزی نیست.

پیشینه تحقیق

شعرای سبک خراسانی در خلق مضامین هنری و ادبی نسبت به دوره‌های بعد خود به مراتب کم‌کارتر ظاهر شده‌اند و دامنه محدود توجه آن‌ها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا به ویژه **الف**، باعث شده است تا در زمینه کاربرد ادبی و هنری و تصویری **الف**، کمتر مقاله و تحقیقی ارائه گردد. هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه به صورت پراکنده و موردی و مختصر در خصوص توجه شاعران این سبک به حرف **الف**، به نکات خوب و گران قدری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله‌ای در این راستا در پهنه سبک خراسانی و شعرای آن، انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف الفبای فارسی، در سبک خراسانی و حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در سبک‌های ادبی دیگر باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر کاربرد هنری و ادبی و تصویری **الف** را در سبک عراقی و سبک آذربایجانی و سبک هندی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی و هنری حرف الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از **الف** دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوت‌هایی را برای آن دو بیان می‌دارند اما عموماً، همزه را نیز **الف** می‌گویند. **الف** را به صورت **لا (لام، الف)** ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. **الف** مقصوره و **الف** ممدوده نیز می‌گویند. **الف**، اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. **الف**، از نظر لغوی و کنایی، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ **الله**، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بیچون و... است، که در زیر به برخی از آن‌ها که در اشعار شعرای سبک خراسانی بازتاب داشته‌اند اشاره خواهد شد.

حرف **الف** علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویرآفرینی، به واسطه

شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضا‌های شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است.

- **الف**، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

- **الف**، راست و کشیده و افراشته و بی‌پیچ‌وخم است؛ پس مظهر سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، به ویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می‌دهند. **الف** قامت یار در دل جای دارد. **الف**، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

- **الف**، باریک و نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت‌قدمی و قائم بودن و... است. **الف**، بر قدم‌های خود سوار است و برپا و سرپاست.

- **الف**، چون هیچ‌کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و... است. **الف**، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- **الف**، مد و سرکشی بر سر دارد. از **مد الف** به سایبان، کلاه، تاج، افسر **الف** تعبیر می‌کنند. **الف**، به واسطه این تاج و کلاه، کلاه‌دار و تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری **الف** تعبیر می‌کنند.

- **الف**، چون در آغاز حروف باقامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر

دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود؛ مظهر حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. **الف**، از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد.

- **الف**، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان **الف** و یا به دوزبانی **الف** تعبیر می‌کنند. **الف** زباندار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. **الف** دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دورو نیست.

- **الف**، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهر سکون، بی‌حرکی و آرامش و... است.
- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.

- **الف**، شکل راست شده حرف ه است. **الف**، مظهر راستی و ه، مظهر خمیدگی است.
- **الف**، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن می‌شود.

- **الف**، چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزله است، پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.

- **الف**، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود. از این رو **الف** یک‌شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.

- **الف** در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. دل تنگ و خرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی‌مقدار... را **الف** می‌گویند. یک **الف** بچه و یک **الف** زخم و یک **الف**... و نیز **الف الف** شدن و **الف الف** کردن به معنای ریزریز و خرد و تکه‌تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

- **الف**، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- **الف**، اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار می‌گیرد.

- **الف**، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور قدما، از به هم پیوستن نقطه‌های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود، و **صفر** نیز که شبیه نقطه است و به‌تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به **الف** و نقطه و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن **الف**، و ده و صد و هزار شدن آن به‌واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است.

- **الف**، در حالت وصل، به تلفظ در نمی‌آید. **الف وصل** در این حالت مخفی و پنهان می‌شود.
- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پرافکنندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، زبانداری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می‌کند.

- **الف**، از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی **الف** معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرار و تعدد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعبیری چون اول و آخر **الف** نقطه‌ای است، **الف**، یک نقطه است، اصل و مبدأ **الف**، یک نقطه است، **الف**، ظرف است و نقطه مطروف، نقطه وحدت در **الف** هویدا شد، **الف**، از نقطه پیدا شد، نقطه‌ها باطن، **الف**، ظاهر است و ... بر پایه همین تعبیر است.

- **الف**، قطب حروف است و در همه آن‌ها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به‌گونه‌ای شکل تغییر یافته حرف **الف** هستند و یا در ساختار شکل خود حرف **الف** را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرف **الف** می‌گردند و **الف** همه چیز را در جان خویش جای

می‌دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیا با مسمای الف تعبیر می‌کنند. تعبیری چون الف در همه حروف دیده می‌شود، ها اگر راست شود همان الف است، الف نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه الف است، طول قد الف، صورت بی می‌نماید، الف، در جان همه عالم است، الف، نهایت کمال آفرینش حروف است، الف، معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است. - منجمان، برج‌ها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند، و به جای الف که نخستین حرف ابجد است صفر می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می‌نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط الف در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند.

- علاوه بر تعبیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگی‌های خاص الف که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، الف یکی از مشبیه‌ها و حتی مشبیه‌های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندان‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر و کم و اندک و بی‌مقدار و... به الف مانند می‌کنند و یا در مقام مشبیه از آن بهره می‌جویند.

- تعبیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر الف است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف الف است. ترکیباتی چون الفِ عزت، الفِ علا، الفِ عدل، الفِ سخن، الفِ مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و... است، از این دست به شمار می‌روند.

- و نیز در ترکیباتی چون الفِ قامت، الفِ استقامت، الفِ بالا، الفِ استوا، الفِ اطعنا، الفِ آه... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف الف و مد و سرکش به کاررفته

در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می‌کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه‌های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری **الف** متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب **الفِ آه**، علاوه بر کشیدگی حرف **الف** و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب **الفِ قامت** علاوه بر **الفِ** کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود. - ترکیباتی چون **الفِ مستقیم**، **الفِ یک‌تنه**، **الفِ یکتا**، **الفِ راست**، **الفِ تنها** و... که تعداد آن‌ها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفتِ شاخصِ حرفِ **الف** ساخته شده‌اند که گذشته از این که یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می‌کنند.

بی‌شک **الف** است احد ازو جوی مدد و ر شخص احد به‌ظاهر آمد احمد
(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

بادی از محشمان چون حمل از جمع بروج بادی از ناموران چون **الف** از حرف جمل
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۵۴)

ای بسا قامتا به شکل **الف** که شود پیش تو به صورت نون
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۵)

ای حروف آفرینش را کمال تو **الف** وانگهش از لاجورد سرمدی بر چهره لام
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۲۲)

چو بارگاه ترا پر شود ورق ز حرف در آن ورق **الف** قد خسروان نون باد
(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲)

حرف تیغ تو **الف** وار کجا کرد قیام که نه در عرصه **الف** خفتگی لام گرفت
(انوری، ۱۳۷۲: ۹۷)

چون **الف** کز راستی اصل حروف معجم است در مقام راستان با راستی باشد مقیم

- الف قامتش کز الف قامت من
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴)
- به نون خم زلف سازد خم نون
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۶)
- دل مخالف او تنگتر زحلقه میم
(سید حسن غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۲۴)
- ترا همچون الفها قامت راست
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۷۷)
- که به بالا و دهان تو الف ماند و میم
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۲۴۶)
- گردند ز بس خدمت او کوژتر از دال
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۲۱۸)
- باریک شدم چون الف و چفته چو دالی
(سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۷۱۵)
- مکسور کند لام، تو را ظن خطا شد
(سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۹۱۹)
- چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود
(منوچهری، ۱۳۷۵: ۲۹)
- الف قد حسود تو چو لام است امشب
(منصور حلاج، ۱۳۶۹: ۲۶)
- گر از تو روی بیچم بود ز عین ضلال
(حلاج، ۱۳۶۹: ۱۰۶)
- امروز به زیر طمع چو دالی
- قد موافق او راستتر ز شکل الف
چرا چو لام نامه قد دوتاست
از همه ابجد بر میم و الف شیفته‌ام
میران بر او همچو الف راست درآیند
زان قامت همچون الف و زلف چو دالت
گفتا که پر از همزه‌است این زلف‌جو لامم
آن برگهای شاسپرم بین و شاخ او
شادباش ای دل غمدیده که در عین بلا
ز بار غم الف قدم ار چو دال شود
آزاد شوی چون الف اگرچند

کاربرد ادبی و هنری الف در پهنه ادب پارسی ... ۱۵۲

زین قد چو تیر و الف چه لافی (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۴۶۷)

کین زود شود چون کمان و چون لام

نشود رسته هر آن کس که ر بوده است دلش (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۸)

زلف چون نون و قد چون الف و جعد چون جیم

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۳۵۷)

***الف از ازرق کم کردن:** حرف الف را اگر از کلمه ازرق کم کنیم لفظ زرق می ماند. کنایه

از لفظ زرق است.

چون الف کم کردی از ازرق تو یعنی راستی حاصلی نآمد از آن ازرق ترا الا که زرق

(انوری، ۱۳۷۲: ۶۶۶)

***الف از بی نشناختن:** مانند الف از ب نشناختن، الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن.

ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن. / کنایه از بی سواد و نادان و جاهل و ناآگاه بودن.

مگر که یاد نداری که چشم تو نشناخت به خط خویش الف را مگر به جهد از بی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۴۶۸)

***الف استقامت کسی نون شدن:** با توجه به حرف الف در لفظ استقامت و شکل لفظ

استقامت که با داشتن دو الف، تصویری از ایستایی و کشیدگی را تجسم می کند، قد بالا و بلند در ایستایی و درازی و کشیدگی را به الف و الف استقامت تعبیر می کنند، و نیز از حالت و شکل خمیده و کج نون، خمیدگی و انحنا را اراده می کنند. ترکیب، کنایه از خمیده شدن قد و قامت کشیده و بلند کسی است. // کنایه از خوار و عاجز شدن. // کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن است.

دست سرو ار دعای تو نکند الف استقامتش نون باد

(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

***الف استوای کسی، چو جیم، سر پیش درافکنده ماندن:** از آنجاکه قد بالا و بلند را در ایستایی و کشیدگی به الف و الف استوا تعبیر می‌کنند و نیز از جیم خمیدگی و سرافکنندگی را اراده می‌کنند، ترکیب، کنایه از خمیده شدن قد و قامت کشیده و بلند کسی است. // کنایه از سرافکنندگی و شرمندگی و نابودی و نیستی و تحقیر و خوار و عاجز شدن و تواضع و فروتنی است.

بماندی الف استواش تا به ابد ز شرم رای تو سر پیش درافکنده چو جیم

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۵۳)

***الف بسم:** الف بعد از ب، در باسم الله، الف وصل است و تلفظ و نوشته نمی‌شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می‌شود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه باسم ا... از آن به پنهان شدن و مخفی گشتن الف در بسم تعبیر می‌شود. هنگامی که الف در مقام وصل، از قرائت ساقط شود و تلفظ نشود، از آن الف، به الف وصل و الف مهموز نیز یاد می‌کنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. // کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن... است.

نزد خواص حشو وجودم چو واو عمرو پیش عوام چون الف بسم ضایع

(انوری، ۱۳۷۲: ۶۹۱)

***الف بودن و چون دال شدن:** کنایه از خمیدگی و کجی و افتادگی قد و قامت بعد از حالت راستی و استواری و استقامت آن است.

امسال بیفزود تو را دامن پیشین زیرا که الف بودی و امسال چو دالی

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۴۳)

***الف پشت کسی، دال شدن:** با توجه به شکل حرف الف و دال، کنایه از خمیده و دوتا شدن قامت استوار و کشیده و راست است.

ای خواجه از این باز و زین مار حذر کن زیرا الف پشت تو زینهاست شده دال

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲۵۵)

***الف چون نون شدن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف الف، دال، نون، لام و جیم و ... که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و دال، نون، لام و جیم و ... که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. // کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه تحقیر و خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن. // اشاره به تکرر و تعدد حروف دیگر از حرف الف دارد. // اشاره به شکل‌گیری الف از نقطه و تغییر الف و شکل‌گیری حروف دیگر از الف دارد. و نیز ر.ک. الف.

ز جور دهر الف چون نون شده ستم ز جور دهر الف چون نون شود نون

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۱۴)

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون الف هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری الف تعبیر می‌شود. // و نیز الف هیچ ندارد مثلی مشهور برشناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاددادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد و منظور نقطه بود.

با کرم او الف که هیچ ندارد در سرش اکنون هوای ثروت شین است
(انوری، ۱۳۷۲: ۸۷)

سخت چون الف ندارد هیچ چه کشی از پی قبولش لام
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

اگرچه همچو الف در جهان ندارد هیچ شود به دولت او تاجدار همچون شین
(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۶۵)

***الف میم دال:** سه حرف ا، د، م. // با عنایت به شکل حروف الف و میم و دال، به حالت‌های

مختلف زلف و مو که گاهی کشیده و آویزان است و گاهی حلقه حلقه و مجعد و گاهی هم خمیده و کج، اشاره می‌کند که در حکم **دام** است. // از **دال** خمیدگی زلف و از **الف** راستی و کشیدگی قامت و از **میم** تنگی و خردی دهان را اراده کرده است. // کنایه از لفظ و کلمه **دام** که از ترکیب حروف **دال** و **الف** و **میم** ساخته می‌شود.

دام است تو را زلف و چو دام است حقیقت زیرا گه **الف** باشد و گه **میم** و گه **دال**
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۵)

***الف ساختن پشت:** راست و استوار و کشیده کردن قد و قامت و پشت.

چون دال مرا پار شده بود ز غم پشت و امسال ز زلفش گه **الف** سازم و گه دال
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۱)

***الف (سیم، سیمین)، سیمین الف:** از قامت و قد راست و بلند و کشیده که سفید و بلورین است به **سیم** و **سیمین الف** تعبیر کرده است. // کنایه از قامت و اندامی کشیده و راست و سفید و بلورین. // ازبینی و دماغ کشیده و سفید و خرد و نازک به **سیم** و **سیمین الف** تعبیر کرده است. // کنایه از دماغ و بینی کشیده و خرد و نازک و سفید.

به دال زرین، **سیمین الف** به من بفروخت میان دال و الف زان که نیست روی وصال
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۷)

ز قد چون **الف سیم** آن لطیف غزال فراقم آمد و شد قد من چو زرین دال
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۷)

یا ز انده و غم **الفی سیمین** ایدون چنین چو نونی زرینم
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۳۴)

***الف قد در الف آمدن:** ضمن اشاره به ظهور و آمدن شخصی بلندقامت و برجسته و **الف** قد در هر هزاره (الف)، به حرف **الفی** که در لفظ و کلمه **الف** وجود دارد و کشیده و بلند و

برجسته است، اشاره دارد.

به هر الفی الفقدی بر آیو **الف قدم** که در **الف آمدستم**

(باباطاهر، ۱۳۹۰: ۸۰)

* **الفِ قد کسی چون (دال، لام) (بودن، شدن):** حرف الف نشانه راستی و بلندی است و

قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می دهند و حرف دال، نون، لام نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. // ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است. // کنایه از خمیدگی و افتادگی و ناتوانی و ضعف و تحقیر است. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از تعظیم و تکریم است.

ز بار غم **الفِ قدم** ار **چو دال شود** گر از تو روی بیچم بود ز عین ضلال

(منصور حلاج، ۱۳۶۹: ۱۰۶)

شاد باش ای دل غمدیده که در عین بلا **الفِ قد** حسود تو **چو لام** است امشب

(منصور حلاج، ۱۳۶۹: ۲۶)

* **الفِ قد کسی نون بودن:** ر.ک. **الفِ قد کسی چون (دال، لام) (بودن، شدن).**

چو بارگاه تو را پر شود ورق ز حرف در آن ورق **الفِ قد** خسروان نون باد

(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲)

* **الفِ کشیده بر صفحه سیم:** از الف، بینی و از صفحه سیم، چهره و صورت سفید را اراده

کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره سفید محبوب و معشوق است.

ما بین دو عین یار از نون تا میم بینی **الفِ کشیده بر صفحه سیم**

(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۶۸)

* **الفِ نون:** دو حرف ا، ن. // با عنایت به شکل حروف الف و نون، کنایه از راست و کج. //

با عنایت به شکل حروف الف و نون، قامت را به الف و ابرو را به نون مانند کرده است. //

ترکیب دو حرف الف و نون، که با هم لفظ و کلمه آن و ان را به وجود می‌آورد.

آن که آن دارد از زمانه منم که به قامت، الف به خم نونم

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۴۵)

***الف یا با تا تا جیم:** کنایه از تمامی حروف الفبا است.

چون الف صدر سرافرازان خود شد لاجرم تا به حرف یا و حرف با و تا و تا و جیم

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴)

***الفی از سیم:** کنایه از قد و قامت و اندام کشیده و سفید محبوب و معشوق است. ر.ک.

الف (سیم، سیمین)، سیمین الف.

از سیم الف دیدم از بسد میمی از مشک سیه جیمی و از غالیه دالی

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۸۲۴)

ترکیبات دیگر

***از الف قامت، خم نون ساختن:** ر.ک. الف قد کسی چون (دال، لام) (بودن، شدن).

الف قامتش کز الف قامت من به نون خم زلف سازد خم نون

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۶)

***بر الف لام پیچیدن:** الف نشانه کشیدگی و راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را

به آن نسبت می‌دهند و لام نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت

می‌دهند. و نیز الف لام، کنایه از دو چیز راست و خمیده است و بر اساس این تعبیر ترکیب،

کنایه از بر چپ و راست پیچیدن، نافرمانی و مخالفت کردن، از حکمی سرپیچی کردن.// و نیز

با توجه به شکل لا، کنایه از تکبر و غرور و بی‌اعتنایی است.

عطارد بر فلک از هیچ حکمی که توراندی نه پیچد بر الف لام

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۹)

***به سان لام الف برهم پیچیدن:** کنایه از در هم فرورفتن و با هم گره خوردن و همدیگر

را سخت در آغوش گرفتن است. ر.ک. بر الف لام پیچیدن.

من و تو هر دو خواهم مست و خرم به سان لام الف پیچیده بر هم

(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۷۷)

***به قامت، الف و به خم، نون بودن:** با توجه به شکل کشیده و بلند الف و شکل خمیده نون، قامت بلند و کشیده چون الف و قامتی خمیده چون نون داشتن. // ضمن توجه به قامت الف مانند و کمر خمیده مانند نون، به ترکیب دو حرف الف و نون که لفظ و ترکیب آن را ایجاد می‌کند توجه دارد.

آن که آن دارد از زمانه منم که به قامت، الف به خم نونم

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۴۵)

***پای الف به دامن لام، گره نبستن:** ظاهراً ترکیب، اشاره به لفظ و کلمه لا به معنی نه و نیست دارد که از به هم پیوستن و گره خوردن الف و لام به وجود می‌آید. ترکیب کنایه از نه نگفتن، جواب رد ندادن است. ر.ک. بر الف لام پیچیدن.

به پیش سائل و زایر بنان تو به قلم گره نبندد پای الف به دامن لام

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۷)

***پشت الف و دال ساختن:** با توجه به شکل الف و کشیدگی و راستی و استواری آن، پشت الف ساختن، کنایه از راست ساختن قامت خمیده و کج است و از حالت خمیدگی و کجی درآمدن و راست شدن و توانا و قدرتمند شدن. و با توجه به شکل خمیده دال، ترکیب، کنایه از خمیده شدن قامت استوار و راست و نیز خم و راست شدن پی‌درپی است. // هرچند به دو حالت شکنج و مجعد و نیز کشیده و بلند زلف نیز توجه دارد.

چون دال مرا پار شده بود ز غم پشت و امسال ز زلفش گه الف سازم و گه دال

(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۱)

***جیم میم الف لام:** علاوه بر ساختار تشبیهی، که زلف محبوب را به جیم و دهن محبوب

را به میم و قد محبوب را به الف و قامت خود را در خمیدگی به لام مانند کرده است، از ترکیب حروف به لفظ و کلمه جمال نیز توجه داشته است.

هست زلف و دهن و قد تو ای سیم اندام جیم و میم و الف و قامت من هست چو لام
من یکی ام ز جمال تو مرا دور مکن که جمالت نبود بی من بیچاره تمام
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۶۳)

***چون الف بسم ضایع بودن: ر.ک. الف بسم.**

نزد خواص حشو وجودم چو واو عمرو پیش عوام چون الف بسم ضایع
(انوری، ۱۳۷۲: ۶۹۱)

***چون الف بودن مردمی:** کنایه از اوج و نهایت مردانگی و راستی و صداقت و پاکی است.

چون الفی بود مردمی به مثل چونک الف مردمی کنون نون شد
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۷۸)

***چون الف به عهد بودن:** کنایه از صادق و یکترو و همدل و موافق و یکدل در عهد و پیمان

بودن، متعهد و باوفا بودن.

کسی که با تو به عهد اندرون نه چون الفست ز بیم تو دل و دستش چو میم باد و چو دال
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۴۴)

***چون دال و نون شدن کودکان الف قد:** کنایه از خمیده شدن، راست و دولا شدن و ظاهراً

تحت فشار قرار گرفتن و اذیت شدن.

بسیار کودکان الف قد به پیش من چون دال و نون شدند ز نادانی و جنون
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۰۵)

***خفتگی لام گرفتن الف:** با عنایت به شکل حرف ل، که نشانه خمیدگی و انحناست، و

شکل ا که نشانه راستی و استواری است، ترکیب، کنایه از خمیده شدن قامت راست و ایستاده، از حالت راستی خارج شدن و انحنا پیدا کردن قامت راست است.

کاربرد ادبی و هنری الف در پهنه ادب پارسی ... ۱۶۰

حرف تیغ تو الف وار کجا کرد قیام که نه در عرصه الف خفتگی لام گرفت
(انوری، ۱۳۷۲: ۹۷)

***دل با کسی چون الف داشتن:** کنایه از صداقت و یکرویی و همدلی و توافق و یکدلی و وفاداری است.

از دل و جان هر که با تو دل ندارد چون الف از بن دندان به خدمت پشت چون لام آورد
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۱۵۹)

***راست تر از قد الف شدن:** ترکیب ضمن اشاره به کشیدگی و بلندی و استقامت و استواری قد و قامت، به صداقت و یکرویی و همدلی و توافق و یکدلی و وفاداری نیز اشاره دارد، چرا که الف مظهر صداقت و یکرویی است. ر.ک. الف.

تا با تو جهان راست تر از قد الف شد قد همه اعدای تو شد چفته تر از نون
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۸۶)

***قامت به شکل الف به صورت نون شدن:** الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و نون نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // ترکیب، کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار است. // کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی. // کنایه از تواضع و تکریم. // کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن.

ای بسا قامت با شکل الف که شود پیش تو به صورت نون
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۵)

***قد الف، لام شدن:** ر.ک. قد چون الف، چون دال کردن.

قد الفیت لام شد بنگر منگر چندین به زلفک لامی
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۳۷)

***قد الف وار، دال کردن:** ر.ک. قد چون الف، چون دال کردن.

آن روز که راند سخن از میم ملاقات بس قد الف وار که از بیم کند دال
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۴۵)

***قدِ چون الف، چون دال کردن: الف** نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و حرف دال و لام و نون و نیز کمان نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار. // کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی. // کنایه از تحقیر و خوار شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی. // کنایه از تعظیم و تکریم.

قدهای چون الف را کرده چون دال از چون کنی بهر بلا و شورش اسلام لام
غمت

(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۴۴۳)

***قدِ چون الف، چون نون چفتیده گشتن: ر.ک.** قدِ چون الف، چون دال کردن.
کردند سجده میران در پیش بارگاهش تا قد چون الف شان چفتیده گشت چون
نون

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۷)

***قدِ چون الف، نون کردن: ر.ک.** قدِ چون الف، چون دال کردن.
قد چون الف به عشق نون کرده خاک ره پشت موزه گلگون کرده

(عمیق بخاری، ۱۳۰۷: ۴۳)

***قدِ چون تیر و الف، چون کمان و لام شدن: ر.ک.** قدِ چون الف، چون دال کردن.
زین قد چو تیر و الف چه لافی کین زود شود چون کمان و چون لام

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۸)

***قدِ راست‌تر از شکل الف: نهایت راستی و استواری و استقامت و بلندی است.** ر.ک.

راست‌تر از قد الف شدن.

قد موافق او راست‌تر ز شکل الف دل مخالف او تنگ‌تر از حلقه میم

(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۲۴)

*کار کسی چون الف راست بودن: با توجه به شکل و حالت راست و درست و استوار الف، صداقت و راستی و پاکی و درست بودن و بر وفق مراد بودن امور و کارها به آن نسبت داده می‌شود.

کار تو همچون الف باشد همیشه راست زانک در دعای توسست دائم قامت ابدال دال

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۴۴۴)

*گاهی چو الف، گهی چون نون بودن: از الف راستی و درستی و کشیدگی و بلندی و از لام خمیدگی و کجی و ناراستی را ارده کرده است و ترکیب کنایه از تضاد و تنوع و گوناگونی و عدم سنخیت و عدم هماهنگی و متفاوت بودن است.

خلفان تو ای جلال گوناگونند گاهی چو الف راست گهی چون نونند

(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۳۶)

*گه چون نون، گه چون الف بودن: با عنایت به شکل حرف نون و حرف الف، کنایه از خم و راست شدن، به حالت خمیده و کج و نیز به حالت راست و کشیده درآمدن. گاهی کج و گاهی راست و کشیده بودن.

آن برندآور که گه چون نون بود گه چون الف بالای شاهان جهان را نون کند
الف

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۸۳)

*گهی به صورت نون، گهی به شکل الف: ر.ک. گه چون نون، گه چون الف بودن.

گهی به صورت نون و گهی به شکل الف گهی چو پر غراب و گهی چو چنگل باز

کاربرد ادبی و هنری الف در پهنه ادب پارسی ... ۱۶۳

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۸۵)

***لام الف وار شکافتن زبان: ر.ک. بر الف لام پیچیدن.**

هر که بر نکته تو لام لم آرد به زبان لام الف وار زبانش بشکافتد در کام

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۶)

***لام کردن الفِ قد: کنایه از خم کردن و از حالت راستی و استواری به کجی و خمی**

درآوردن قد و قامت.

همچون الف قد بتان لام کند شاخ کین ناخنه به پیرست وین ناخنه زالی

(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۹۰)

***منفی گشتن لام الف از حروف معجم: با عنایت بر این که از ترکیب لام و الف، لفظ لا**

که نشانه نفی و رد است به وجود می‌آید، شاعر با علم بر این نکته در مقام مدح ممدوح، منفی بودن لام و الف را به چیزی دیگر نسبت می‌دهد و قلم نافذ امر ممدوح را نفی‌کننده و از بین برنده لفظ لا از حروف می‌داند و در ضمن بر جاری شدن امر و حکم قلم ممدوح و نبودن لا در کلام و امر او تأکید دارد. و نیز ر.ک. بر الف لام پیچیدن.

قلمت نافذ امر است چنان گر خواهد لام الف منفی گردد ز حروف معجم

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۹)

***نون شدن الفِ مردمی: کنایه از بین رفتن مردانگی و راستی و صداقت و پاکی است.**

ر.ک. چون الف بودن مردمی.

چون الفی بود مردمی به مثل چونک الف مردمی کنون نون شد

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۷۸)

***هفت الف: در شعر منوچهری اشاره به هفت پَر دارد.**

بر پر بکشید هفت الف یا نه از بی‌قلمی و یا ز بی‌حبری

(منوچهری، ۱۳۷۵: ۱۱۷)

کاربرد ادبی و هنری الف در پهنه ادب پارسی ... ۱۶۴

* هوای ثروت شین در سر الف بودن: از آنجاکه ا به واسطه شکل خاص، و نداشتن نقطه، مظهر نداری و مفلسی است و در مقابل حرف ش داری بیشترین نقطه است، از این خصوصیت ش به ثروت شین تعبیر شده است.

با کرم او الف که هیچ ندارد در سرش اکنون هوای ثروت شین است
(انوری، ۱۳۷۲: ۸۷)

* هیچ نداشتن الف: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

سخت چون الف ندارد هیچ چه کشی از پی قبولش لام

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

* یک الف بس آمدن: اشاره به الف در آغاز لفظ و کلمه امر دارد که ظاهراً منظور از یک الف بس است، همین الف باشد که برای امری تنها نوشتن یک الف کافی است. // کنایه از کفایت کردن و کافی بودن و نیز مختصر و مفید بودن.

کلک او امری که فرماید بس آید یک الف امتثال آرنده اندر حین پذیرد شکل دال
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۳)

نتیجه

در سبک خراسانی همانند دیگر سبکهای ادبی، شاعران با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف به ویژه حرف الف، دست به مضمون‌آفرینی‌های بکری زده‌اند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز، از شکل و حالت و ویژگی‌های حرف الف، به نحو مطلوب بهره برده‌اند. از بررسی شواهد شعری حرف الف که در این مقاله بدان اشاره کرده ایم، چنان برمی آید که انوری در میان شاعران سبک خراسانی بیش از دیگر شاعران هم سبک خود به تصویرآفرینی و خلق مضامین نغز و ترکیبات ادبی و هنری از شکل و حالت الف توجه داشته است. تصاویر و تعابیر برساخته از حرف الف در اشعار انوری در زمره بهترین و لطیف‌ترین تصاویر هنری الف در این سبک شمرده می‌شود. ناصر خسرو نیز بعد از انوری از شاعران پرکار در این عرصه است، هرچند لطافت و ظرافت تعابیر و ترکیبات و تصاویر برساخته ناصر خسرو به لطافت کلام انوری نمی‌رسد اما در جای خود ارزش ادبی و هنری بالایی دارد. سوزنی سمرقندی، امیرمعزی، قطران تبریزی و منصور حلاج، نیز بعد از ناصر خسرو از دیگر شاعران این سبک هستند که به خلق مضامین و تعابیر و ترکیبات ادبی و هنری با الف پرداخته‌اند. شاعران دیگر سبک خراسانی، همچون سید حسن غزنوی، مسعود سعد سلمان، ابوسعید ابوالخیر، منوچهری، عثمان مختاری، فخرالدین اسعد گرگانی، فرخی سیستانی، باباطاهر همدانی، عمیق بخارایی و... به خلق تصاویر و تعابیر و ترکیبات هنری و ادبی هرچند به تعداد بسیار کم و انگشت‌شمار، توجه نشان داده‌اند.

منابع و مأخذ

- ۱- ابوالخیر، ابوسعید. **سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر**. چاپ ششم، تهران: سنایی، ۱۳۷۶.
- ۲- اسعدگرگانی، فخرالدین. **ویس و رامین**. با تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران: صدراى معاصر، ۱۳۸۱.
- ۳- امیرمعزی، محمد. **دیوان امیر معزی**. به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۱۸.
- ۴- انوری، اوحدالدین. **دیوان انوری**. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، دو جلدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۵- باباطاهر همدانی. **دو بیتى‌های باباطاهر همدانى**. چاپ اول، تهران: نشر جاویدان، ۱۳۹۰.
- ۶- سعدسلیمان، مسعود. **دیوان مسعود سعد سلمان**، به اهتمام مهدی نوریان. چاپ اول، اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۶۴.
- ۷- سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین. **دیوان حکیم سوزنی سمرقندی**. با تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- ۸- سیدحسن غزنوی، اشرف‌الدین. **دیوان سید حسن غزنوی**. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۸.
- ۹- عمیق بخارایی، شهاب‌الدین. **دیوان شهاب‌الدین عمیق بخارایی**. تبریز، کتابخانه ادبیه، ۱۳۰۷.
- ۱۰- فرخی سیستانی، ابوالحسن. **دیوان فرخی سیستانی**. به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۱.
- ۱۱- قطران تبریزی، ابومنصور. **دیوان حکیم قطران تبریزی**. به تصحیح محمد نخجوانی، چاپ اول، تهران: ققنوس، ۱۳۶۲.
- ۱۲- منصور حلاج، حسین. **دیوان منصور حلاج**. چاپ پنجم، تهران: سنایی، ۱۳۶۹.
- ۱۳- منوچهری دامغانی، احمد. **دیوان منوچهری دامغانی**. به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۷۵.
- ۱۴- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین. **دیوان ناصر خسرو قبادیانی**. به تصحیح مجتبی مینویی، مهدی محقق، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.